

ممنوع گردید، روشنفکران و ترقیخواهان ایران بر آن شدند که در خارج از ایران نظریات انتقادی و پیشنهادات اصلاح طلبانه خود را در مطبوعات منعکس و به وسایل گوناگون به هموطنان خود برسانند. روزنامه اختر که نخستین شماره آن در (۱۶ ذیحجه ۱۲۹۲ ه. ق.) در اسلامبول منتشر شد، ناشر افکار، روشنفکران مترقی عهد ناصری بود و مردان مبارز و از جان گذشته‌یی چون: میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی و میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله و میرزا مهدیخان تبریزی (ناشر حکمت در قاهره) و میرزا علی محمدخان کاشانی (ناشر روزنامه ثریا و پرورش) در نوشتن مقالات آن شرکت می‌کردند. این روزنامه‌ها، باتحمل مشکلات فراوان وارد ایران می‌شد و دست به دست می‌گشت و مردم با شوق و ذوق بسیار، مقالات انتقادی آن را می‌خواندند. در یکی از شماره‌ها، مستشارالدوله به روزنامه‌های دولتی ایران به سختی حمله کرد و از اینکه در سرپای آن هیچ مطلب انتقادی و آموزنده‌یی وجود ندارد، اظهار تأسف نمود: «... از احتیاجات مردم، و چاره‌جویی آنها و ترقی و دعوت مردم به نیکی و ترقیات ظاهریه و معنویه و مانند اینها يك كلمه نمی‌نویسند و اصل منفعت روزنامه به اینهاست...» در جای دیگر از لزوم اصلاحات اقتصادی سخن گفت: «... پنبه را يك من دو قران می‌خرند، چلوار ساخته، منی شصت قران می‌فروشند، ابریشم منی ۶ قران را می‌دهیم و حریر منی چهل تا صد تومان را از اجانب می‌خریم...» مستشارالدوله به گناه بیان حقایق اجتماعی و اقتصادی ایران و انتشار رساله معروف يك كلمه چند بار به زندان افتاد، چوب خورد، خانه‌اش غارت و مواجیش را قطع کردند...»^۱

روزنامه اختر: این روزنامه موجب تشکیل و استحکام نخستین هسته مبارزه با استبداد دستگاه ناصری در بیرون از کشور شد و به علت انتشار مقالات آموزنده و پرمغز نفوذ آن در ایران، آنچنان افزایش یافت که چندی بعد در زمان صدارت امین‌السلطان پخش و مطالعه آن از سوی شخص ناصرالدینشاه به کلی ممنوع اعلام شد.

محمد صدر هاشمی در توصیف این روزنامه می‌نویسد: «در حقیقت در دوران تیره و تار استبداد، روزنامه اختر، کمک بزرگی به تنویر افکار ایرانیان نمود، و در ایامی که جراید این مملکت منحصر به چند روزنامه درباری از قبیل ایران و اطلاع بوده، روزنامه اختر... جریده قابل مطالعه زبان فارسی به شمار می‌رفته است...»^۲ این روزنامه که محصول تلاش آزادیخواهان مهاجر بود، برای نخستین بار معنی آزادی و حریت و ثمرات حکومت ملی و

۱. تاریخ بیداری ایرانیان، پیشین، ج ۱، ص ۱۷۱.

۲. محمد صدر هاشمی، تاریخ مجلات و جراید ایران، پیشین، ج ۱، ص ۶۳.

نتایج ظلم و استبداد را مدت ۲۰ سال برای هموطنان خود توصیف و تشریح می‌کرد. برخلاف این روزنامه با هدف، روزنامه اطلاع که کامل‌کننده روزنامه رسمی ایران بود، و روزنامه دانش و روزنامه مصور شرف که جملگی تحت نظر محمد حسنخان صنیع‌الدوله (اعتماد السلطنه) اداره می‌شدند، چون حاوی هیچ مطلب آموزنده‌ی نبودند مورد عنایت خلق قرار نگرفتند. همچنین روزنامه‌های ارمنی و فارسی که در تبریز منتشر می‌شدند، چون دولتی و درباری بودند، خریداری نداشتند ولی برعکس روزنامه قانون که در لندن چاپ می‌شد، چون سخن از قانون، آزادی و حکومت ملی می‌گفت، مشتاقان دموکراسی خریدار آن بودند. غیر از روزنامه اختر و قانون، روزنامه حکمت در قاهره، جبل‌المتین در کلکته، ثریا و پرورش در قاهره (که به زبان فارسی منتشر می‌شدند)... ارشاد به زبان ترکی در باکو و عروۃ‌الوثقی به زبان عربی در پاریس، در پراکندن بذر آزادی در ایران و دیگر ملل اسلامی نقش مهمی داشتند.

ناصرالدین‌شاه برای جلوگیری از انتشار فکر دموکراسی در ایران، میرزا محمد حسنخان صنیع‌الدوله را به وزارت انطباعات ممالک محروسه برگزید و او برای آنکه مورد بازخواست قرار نگیرد، مطالب روزنامه را قبل از چاپ به نظر شاه می‌رسانید، برخلاف این قبیل مطبوعات فرمایشی، روزنامه اختر از قانون و آزادی سخن می‌گفت و برای اولین بار به ترجمه و انتشار قانون اساسی مدحت پاشا سلطان عثمانی همت گماشت و مفاد آن را به اطلاع ایرانیان رسانید و با صراحت گفت: یگانه راه نیکبختی شرق، استقرار و اجرای قانون است.

روزنامه عربی زبان عروۃ‌الوثقی که در پاریس منتشر می‌شد و در اکثر کشورهای آسیایی خواننده داشت، به همت شیخ محمد عبده یار دانشمند سید جمال‌الدین اسدآبادی از (۱۵ جمادی‌الاولی ۱۳۰۱ ه.ق) انتشار خود را آغاز کرد و با تمام کارشکنی‌های مرتجعین و استعمارگران، ۱۸ شماره از آن منتشر گردید. نویسندگان این روزنامه سعی می‌کردند، علل ضعف و انحطاط ملل شرق و راه نجات و رستخیز را به مردم نشان بدهند، چون این روزنامه‌ها به وسایل گوناگون وارد ایران می‌شد و در هر حال نسخه‌ی بی‌آن به نظر شاه می‌رسید، از مطالب و مندرجات آنها، شاه متغیر می‌شد تا جایی که یکبار صریحاً به امین‌السلطان نوشت: «این روزنامه اختر باز فضولیه‌های زیادی می‌کنند... این دفعه باید جداً غدغن سخت بشود که پُست‌خانه قبول نکند و به ایران نیاورند، به سفر هم خودتان غدغن کنید. به این ترتیب شاه ناگزیر شد به یاری اعتمادالسلطنه در مقررات تفتیش و سانسور مطبوعات تجدیدنظر بکند و به مأمورین دستور دهد، بیش از پیش از

ورود مطبوعات مترقی و انقلابی جلوگیری نمایند. با تمام این تلاشها، شماره‌های قانون یکی بعد از دیگری به دست مشتاقان می‌رسید، اعتمادالسلطنه چون مطالب پرمغز و منسجم قانون را مطالعه کرد، در دفترچه خاطرات خود نوشت که میرزا ملکم «... در سخت‌نویسی ید بیضا کرده»^۱

روزنامه‌های مترقی این دوران به خوبی دریافتند که یگانه راه نجات ملت از ظلم و استبداد، استقرار دموکراسی و حکومت عدل و قانون است، ملکم در روزنامه خود پرده از روی مظالم آن دوران برمی‌دارد.

انتقاد از اوضاع اجتماعی و قضایی ایران

نظریات میرزا ملکم‌خان: «... ایران مملو است از نعمات خداداد، چیزی که همه این نعمات را باطل گذاشته، نبودن قانون است، هیچکس در ایران مالک هیچ چیزی نیست، زیرا که قانون نیست، حاکم تعیین می‌کنیم، بدون قانون، سرتیپ، معزول می‌کنیم، بدون قانون، حقوق دولت را می‌فروشیم، بدون قانون، بندگان خدا را حبس می‌کنیم، بدون قانون، شکم‌پاره می‌کنیم بدون قانون، در هند، در پاریس، در تفلیس، در مصر و در اسلامبول هرکس می‌داند حقوق و وظایف او چیست؟ در ایران احدی نیست که بداند تقصیر چیست؟ و خدمت کدام است؟» در همین شماره، قانون، مردم را به اتحاد و ایجاد هسته‌های مقاومت و مبارزه فرا می‌خواند و یگانه راه نجات را در دموکراسی و آزادی بحث و انتقاد می‌داند و صریحاً می‌نویسد: «جریده قانون را چرا در خارج انتشار می‌دهیم؟ به جهت اینکه حرف حق در خاک ایران ممنوع است»^۲ با همه تضییقاتی که دولت ایجاد کرده بود، شماره‌هایی از روزنامه‌هایی ممنوعه از خاک قفقاز، عراق، هند و دیگر مناطق به خاک ایران می‌رسید و مندرجات آن دست به دست به گوش مردم می‌رسید «وقتی به ناصرالدین‌شاه خبر دادند که مجمعی از آزادیخواهان تشکیل شده و روزنامه قانون را از اینجا به اطراف منتشر می‌کنند، بلافاصله، محل انجمن را محاصره و غارت نمودند و افرادی را که بالغ بر ۱۲ نفر بودند اسیر و در خانه کامران میرزا حبس کردند. یکی از آنها به نام حاج سیاح محلاتی خود را از بالاخانه پرت کرد و پایش شکست»^۳

روزنامه قانون برای عده‌ی مستقیم و به نشانی خود آنها ارسال می‌شد، برای پیروان

۱. روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۷۰۸.

۲. روزنامه قانون، شماره هفتم، ص ۱.

۳. گونل کهن، تاریخ سانسور در مطبوعات ایران، جلد یکم، ص ۱۳۶.

ملکم و افراد فراموشخانه محرمانه و به کمک افراد مورد اطمینان فرستاده می‌شد. پس از انتشار ۷ شماره، ناصرالدین‌شاه در مقام توقیف و جلوگیری از توزیع آن برمی‌آید. روزنامه قانون در تهران چون ورق‌زر، دست به‌دست می‌گردید، چون شاه فحشهای ملکم را متوجه خود می‌دید، دستور داد از ورود این روزنامه به ایران جلوگیری کنند، بطوری که از خاطرات سیاسی امین‌الدوله برمی‌آید در نتیجه جلوگیری دولت، علاقه و حرص مردم به مطالعه این روزنامه فزونی گرفت؛ با اینکه امین‌الدوله به دستور شاه اوراق مظنون را ضبط و توقیف می‌کرد باز، روزنامه از راه عثمانی، قفقاز و عراق به وسیله تجار و مسافران به دست علاقمندان می‌رسید و در مردم ستمکشیده ایران، شور و هیجانی ایجاد می‌کرد...»^۱ با تمام تلاشی که امین‌الدوله و عمال دولت به خرج دادند، پخش این روزنامه، شاه و عمال او را ناراحت می‌کرد و ملکم و دیگر نویسندگان قانون، به کار خود همچنان ادامه می‌دادند.

از جمله کسانی که تحت تأثیر مندرجات روزنامه قانون قرار گرفتند ابوالقاسم لاهوتی شاعر انقلابی دوران اخیر است، وی در آخرین کتاب خود می‌نویسد: «یک روز پدرم به مجلس دوستانش رفته بود، از منزلی که موعود بود، پسر صاحب‌خانه را بخانه فرستاد و به وسیله او به من پیغام داد که آخرین شعر او را برایش بفرستم، من زود آن شعر را پیدا کردم و فرستادم؛ اما در این ضمن ناگهان به روزنامه قانون ملکم برخوردم. بطوری که بعدها شنیدم این روزنامه در لندن چاپ می‌شد و پنهانی برای اعضای جمعیت آدمیت به همه نقاط ایران، منجمله کرمانشاه می‌فرستادند، مندرجات اولین شماره قانون مرا مفتون و به خود مشغول کرد وقتی به خود آمدم پدرم را بالای سرم دیدم، او تبسم کنان مرا می‌نگریست معلوم شد که من ساعتها، غرق خواندن قانون بودم، تاجایی که آمدن پدرم را حس نکرده بودم. از اینکه بدون اجازه روزنامه را برداشته و خوانده بودم، عرق‌ریزان به پدرم التماس کردم که گناه مرا ببخشد. پدرم گفت پسر جان من گناه دارم که تاکنون ترا از وجود این روزنامه آگاه نکردم، آنگاه پدرم به تفصیل درباره قانون با من سخن گفت، او از مسلك ماسونیک و مندرجات مجله توضیحات کافی به من داد و اضافه کرد که قانون خیلی سری و خطرناک است، در هر خانه‌یی که آن را بیابند، آن خانه و ساکنان آن را نابود می‌کنند، پر و بالم از شنیدن سخنان پدرم گشاده شد و خستگی و نومیدی از من دوری گرفت، بخود گفتم این همان آتشی است که در طلبش بودم، باید هرچه زودتر به این

جمعیت داخل شوم، همه شماره‌های قانون ملکم مرتباً و بطور مخفی برای پدرم می‌رسید، هر شماره‌ای که می‌رسید در نیمه دوم شب می‌خواندم و بعد از چند روز مخفیانه آمده آن را می‌بردند، من هنوز نمی‌دانم که آورنده و پس‌گیرنده آنها که بود، شاید پدرم از جای مخصوصی آنها را می‌گرفت...»^۱

ناصرالدین‌شاه که خطر انتشار روزنامه قانون را به‌خوبی احساس می‌کرد، دستور داد که یاران ملکم را دستگیر کنند. چنانکه قبلاً گفتیم سرانجام در نتیجه تلاش پلیس، ۱۲ نفر از آنها دستگیر و در خانه کامران میرزا نایب‌السلطنه محبوس شدند. حاج سیاح را که از افراد برجسته این جمعیت بود، به قزوین فرستادند و وی پس از شش ماه حبس به منزل نایب‌السلطنه رفت و از اینکه تحت تعقیب است شکایت نمود. تقاضا کرد که با مسافرت او به هندوستان موافقت نمایند، نایب‌السلطنه نیز با روی موافق گفت: اجازه مسافرت را از شاه می‌گیرم. بالاخره حاج سیاح به حضور شاه بار می‌یابد، چون گفتگوهای شاه با حاج سیاح دارای ارزش تاریخی است به ذکر قسمتی از آن می‌پردازیم.

ناصرالدین‌شاه دستور می‌دهد پانصد تومان پول راه به وی، و ماهی پنجاه تومان خرجی به خانواده حاج سیاح بپردازند و با این تدبیر می‌کوشد تادل این مرد انقلابی و اصلاح طلب را به دست آورد و وی را از ادامه تلاشهای آزادیخواهانه باز دارد.

سپس در حالی که شاه سخت ناراحت و عصبانی بود، خطاب به حاج سیاح می‌گوید: «سیاح من سه نفر به اروپا کرده‌ام، در هر جا چیز تازه‌یی بود با تشریفات مرا برده نمایش دادند، شهرهای زیبا و مریضخانه‌های بزرگ دیدم که هر یک در ماه به قدر درآمد مملکت ما خرج برمی‌داشت، برخلاف جاده‌های تنگ و وحشتناک مملکت ما که هنوز زنگ دلیجان به گوش می‌رسد، دیدم ترن از شکاف کوهها عبور می‌کند، دیدم ترنی که ما را از کوهی عظیم و پرپیچ و خم به قلعه مرتفع رسانید و سپس به همین طریق سرازیر نمود، به قدری کارخانجات دیدیم که به حساب نمی‌آید، باغات ملی مشاهده کردم، به سینماها و تماشاخانه‌های مجلل رفتم، همه جا و در همه حال مملکت خودم را در نظر می‌آوردم که به جز شهر خراب و ویران و مردمانی پریشان و غوطه‌ور در کتافات چیزی ندارد، می‌توانی تصور کنی آرزو نمی‌کردم ملت‌م را ترقی دهم، تربیت کنم، تا پادشاهی خوش‌نام شده و در تواریخ نام مرا به خوبی ثبت کنند.

این سید بیچاره (غرض سید جمال‌الدین اسدآبادی بود) چون مردمان عادی در

بعضی شهرهای اروپا رفته، از سیاست و اوضاع و احوال این دُوَل بزرگ بیخبر است، می گوید من روس و انگلیس را به زانو درآورده، شما را پادشاه مشرق زمین می کنم، این عبارت او جز بیخبری و عدم اطلاع از سیاست جهان چیز دیگر نیست، چه می داند ما در چه وضعی گرفتاریم؟ البته نمی داند زیرا او وارد نیست، به میرزای شیرازی می نویسد: مالیات بافشار از مردم می گیرم و با بولهوسی خرج می کنم... معلوم نیست کدام مالیات، دو میلیون و نیم ملت مالیات می دهند، در مقابل يك دنیا مخارج، منتظر است. با این درآمد و جیب خالی ملت، و سیاست دانیهای همسایه ها، می خواهد این مملکت ما را اروپا کند.

این سید، مردم را دعوت به مشروطیت می نماید، تو و امثال تو هم به این عبارتهای توخالی دامن می زنی، در حالی که خودتان هم پی به معنای آن نمی برید؛ ملت ما که عبارت از عشایر وحشی است، سراسر خاك ما را فراگرفته که هنوز خانه به کول هستند و می گویند شاه کسی است که ریش او را با عسل تر کرده با تیغ می تراشند، می خواهید افسار از سِر این وحشها بردارید، مملکت را منقلب کنید تا بهانه به دست دشمن دین و مملکت ما بدهید... سیاح قدر این سلطنت و آزادی را نمی دانید، برو به هندوستان، مشاهده کن این گاوهای سه من شیریده انگلیسیها را، که در تحت چه فشاری زندگی می کنند و استقلالشان را از دست داده اند.»

شاه با اشاره، ولی با غضب حاج سیاح را مرخص کرد فرمود: «برو نزد صدراعظم تا قرار خرجی تو را بدهد، در راه نیز اگر پولت تمام شد تلگراف کن تا داده شود، از محلهای تاریخی عکسبرداری کن و برای ما بیاور.» حاج سیاح را با سردی مرخص کرد و تصمیم به مجازات او گرفت.^۱

از این جملات کاملاً پیداست که ناصرالدین شاه، برخلاف فتحعلیشاه و محمدشاه، کم و بیش از اوضاع سیاسی و اقتصادی جهان و پیشرفت سریع دنیای غرب آگاه بوده و راه علاج بیماریهای اجتماعی ایران را می دانسته، ولی پیشرفت و بیداری مردم ایران را با بقای تاج و تخت و روش استبدادی و ارتجاعی خویش سازگار و هماهنگ نمی دید.

ملکم مدیر روزنامه قانون در عین حال که مُبَلِّغ افکار جدید در ایران بود، مردی بود پول دوست، و گاه از سوء استفاده نیز روگردان نبود، در نتیجه این احوال، مقام و موقعیت اجتماعی خود را تا حدی از کف داد و از سفارت ایران در لندن معزول شد. پس از ملکم،

دوستان و همفکران او از پای نشستند و به مخالفت با اصول حکومت مطلقه و استبداد ادامه دادند و پس از چندی جامع آدمیت جانشین مجمع آدمیت ملکم گردید. جامع آدمیت نیز در طول فعالیت سیاسی خود در تبلیغ افکار و اندیشه‌های نو در ایران نقش مهمی ایفا کرده است.

آثار سیاسی و اجتماعی مجمع آدمیت و جامع آدمیت و روزنامه قانون در محیط اجتماعی آن روز غیرقابل انکار است؛ این جمعیتها، نخستین سازمانهای سیاسی مخفی ایران به‌شمار می‌روند، مراسم قبول عضویت در جامع آدمیت چنین بود که داوطلب در حضور رئیس سوگند یاد می‌کرد که اصول آدمیت را به کار بندد و سپس ذیل آن را امضا می‌کرد و دوتن از اعضای جمعیت نیز اهلیت و شایستگی او را ضمانت می‌کردند.

تعهدنامه‌ها تقریباً شبیه به این مضمون است: «این بنده... فرزندی... ساکن... از صمیم قلب در پیشگاه پروردگار عالم تعهد و اقرار می‌کنم که تو، به من شرافت آدمیت عطا فرموده‌ای، در ازای حقوق این موهبت با عظمت خدایی، هر تصویری کرده باشیم، الان در حضور تو در حق تو و به قدرت کبریایی تو قسم می‌خورم که شأن و حقوق این مرتبه شریفه را در هر مقام، مادام‌الحیات با تمام قوای خود محفوظ و محترم نگاه بدارم. هرگاه از این تعهد خود نکول نمایم، از فیض و رحمت لایتناهی کبریایی حضرت تو در دنیا و آخرت بی‌نصیب مانم. محل امضا و مهر عضویت و متعهدین. حق تعهدنامه ثابت و برای تمام مدت عضویت، ده تومان بود...»^۱ هزینه تهیه و نشر جزوه‌ها و شب‌نامه‌ها و دیگر مخارج جوامع اربعه از همین محل تأمین می‌گردید.

متأسفانه مدیران این جمعیتها نمی‌دانستند که افراد جامعه از فقیر و غنی دارای منافع طبقاتی یکسان، و آرمانهای مشترک نیستند، آنها که پول و قدرت دارند منفعتشان در این است که موقعیت اجتماعی و اقتصادی خود را حفظ کنند و کسانی که از ستمگری و استثمار دیگران رنج می‌بردند، مصلحتشان در این است که در سایه وحدت کلمه و تشکیلات صحیح‌شانه خود را از زیر بار مظالم خالی کنند. عباسقلی‌خان رئیس جامع آدمیت، بدون توجه به موقعیت طبقاتی و اقتصادی اشخاص، که علت و ریشه اساسی پیدایش اجتماعات و احزاب مختلف سیاسی است، محمدعلی شاه مستبد را با اخذ مبلغ معتابیهی به جامع آدمیت ملحق می‌کند و به قول محیط طباطبایی: «... با دریافت هزار اشرفی حق ورود، (محمدعلی شاه) را هم «آدم» ساخت...»^۲

۱. فراماسونری در ایران، ج ۱، ص ۶۳۹.

۲. میرزا ملکم‌خان، ص ۵۷.

هدف سیاسی جامع آدمیت: اکثریت افراد این جمعیت از يك هدف سیاسی پیروی می‌کردند و سعی داشتند که همان حقوق و آزادی‌هایی را که ملل پیشرفته غرب در طی مبارزات طولانی تحصیل کرده‌اند، به دست بیاورند. در رسالات آنها از حیثیت و احترام آدمی و حقوق مدنی و آزادی انسان بحث می‌شده است «بعلاوه در دو رساله‌یی که برای بیان این دو اصل به رشته تحریر درآمده، مبارزه علیه ظلم و استبداد، دفاع از امنیت جانی و مالی، آزادی بیان و قلم و عقیده، آزادی اجتماعات، مساوات افراد در مقابل قانون، و برابری انسانها قطع نظر از اختلاف نژاد و گهر و دین، به عنوان اصول اساسی حقوق بشر، ذکر گردیده است.

سلیمان میرزا اسکندری که مأمور تشکیل شعبه جامع آدمیت در کرمانشاهان گردیده بود، در مورد این اصول ضمن نامه‌ای به عباسقلی خان مورخ ۲۴ شعبان ۱۳۲۵ نوشته است «... با مطالبی که در جامع آدمیت آموخته بودم، به قدر امکان، معنی مساوات و مشروطیت و آزادی و برادری و آدمیت را به قدر فهم ناقص خود بیان کردم و آدمیان را به هیجان آوردم...»^۱

از لحاظ علمی، جامع آدمیت... معتقد بود که کارهای افراطی و بسیار تند کمکی به تقویت اساس مشروطیت که در آن روزها جنبش تازه‌ای به شمار می‌رفت نخواهد کرد، بلکه اثر معکوس خواهد بخشید و مانع ریشه‌دار شدن حکومت پارلمانی خواهد گردید و حتی اساس آن را هم برهم خواهد زد و بدین جهت آدمیت در حقیقت دارای نحوه عمل اعتدالی بود و اعضای آن می‌گفتند حال که فرمان مشروطیت تحصیل شده و مجلس ملی تأسیس یافته است، باید مردم را به حقوق اساسی و مسئولیت مدنی آنها آشنا کرد...»^۲

اشکال اساسی در ترکیب افراد جامع آدمیت بود، چنانکه گفتیم در آغاز نهضت مشروطیت، مردم به مفهوم طبقه و اختلاف طبقات آشنا نبودند و نمی‌دانستند که بین منافع محمدعلی شاه و یک فرد کاسب بازاری و یک عمده روزمزد، وحدت و هماهنگی وجود ندارد. محمدعلی شاه می‌خواهد سلطنت کند و با قدرت فرمانروایی نماید، ولی فرد کاسب بازاری می‌خواهد در محیطی آزاد و آباد، فارغ از ظلم و ستمگری به کار و کسب خود ادامه دهد و از حمایت قانون برخوردار گردد؛ بنابراین، نمی‌توان در جامع آدمیت، محمدعلی شاه و همفکران مستبد او را با یک مشت روشنفکر متوسط الحال و جماعتی کارگر و پیشه‌ور در پشت یک میز نشاند و از منافع مشترک آنان سخن گفت. به همین دلیل

۱. نقل از نامه سلیمان میرزا که در اختیار دکتر فریدون آدمیت است.

۲. فراماسونری در ایران، ج ۱، ص ۶۴۷.

همینکه کار به جای حساسی می کشید، سالارالدوله و دیگر درباریان مستبد قسمهای خود را فراموش می کردند و با روشنفکران و آزادیخواهان به مبارزه برمی خاستند. میرزا علی اصغرخان اتابک، پس از برگشت از اروپا به جامع آدمیت پیوست و سرانجام آدمیت از او تعهد گرفتند که هرچه زودتر در راه تدوین قانون اساسی، تشکیل مجلس سنا و ایجاد بانک ملی اقدام کند، ولی دیری نگذشت که این اتابک در صحن مجلس هدف گلوله قرار گرفت و جان سپرد.^۱

محمدعلی شاه با اینکه اصولاً عقیده‌ی بی‌مشروطیت و آزادی نداشت، برای فریب مردم و جلب موافقت انگلیسیها چنانکه اشاره کردیم تقاضای عضویت در «جامع آدمیت» کرد و پس از مذاکرات مکرر، سرانجام ۱۴ نفر از اعضای جامع آدمیت در سلخ رمضان ۱۳۲۵ به حضور شاه رفتند وارد تالار شدند و در حالی که همه ایستاده بودند مراسم قسم خوردن شاه صورت گرفت؛ سپس همگی روی صندلی نشستند و حاج ندیم باشی، اصول آدمیت را از آغاز تا انجام خواند و شاه نوشت: «القاء شده است.» رکن السلطنه ضامن «آدمیت» شاه شد و ۱۵ نفر مهر کردند. سپس محمدعلی شاه شرحی در تأیید قبول اصول آدمیت و پشتیبانی از سلطنت مشروطه به خط خود نوشت و نزد رئیس جامع آدمیت فرستاد، جامع آدمیت پس از اخذ یک هزار مقال طلا از شاه، از پیروان خود خواست که از شاه حمایت کنند.»

دوستی ظاهری محمدعلی شاه با آزادیخواهان، چون ریشه و اساس اقتصادی و اجتماعی و سیاسی نداشت، چندان نپایید و در سه شنبه ۲۳ جمادی الاول هجری قمری مطابق با ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ محمدعلی شاه قسمها و مواعید خود را فراموش کرد و مجلس شورای ملی و مسجد سپهسالار را به راهنمایی روسهای تزاری به توپ بست و عده‌ی را مقتول و محبوس و نفی بلند کرد.

برای آنکه خوانندگان از ترکیب طبقاتی اعضای جامع آدمیت آگاه شوند افراد این جمعیت را با توجه به مشاغل آنها ذیلاً می نویسم:

۱. نمایندگان دوره اول مجلس شورای ملی ۱۶ نفر ۲. رجال و سرشناسان ۱۳۵ نفر
 ۳. شاهزادگان ۲۰ نفر ۴. اطبا ۱۱ نفر ۵. هنرمندان ۳ نفر ۶. نظامیان ۱۲ نفر ۷.
 - بازرگانان ۱۳ نفر ۸. روحانیان ۱۴ نفر ۹. افراد طبقه متوسط ۹۰ نفر.^۱
- در صفحات پیش، مکرر از فعالیتهای عملی و سیاسی و مقالات و اندیشه‌های

میرزا ملکم خان که طی نیم قرن تلاش سیاسی او، گاه نوشته‌هایش به صورت علنی و اکثراً برای فرار از تعقیب پلیس عصر ناصری بطور مخفی و با تحمل مشکلات و خطرات فراوان بین آزادیخواهان منتشر می‌شد مطالبی نوشتیم، اکنون اجمالاً به شرح حال او می‌پردازیم:

میرزا ملکم خان: «ملکم مردی بود جامعه‌شناس و سیاسی، بسیار زیرک و دانا، تیزبین و نقاد، خوش‌محضر و شیرین قلم، مُمسیک و پول‌دوست، نامجو و عظمت‌طلب، جسور و سرسخت، دلیر و مبارز... از ۲۵ سالگی تا تقریباً دو ماه قبل از مرگش، یعنی در مدت بیش از پنجاه سال با نوشتن رساله‌ها و مقالات و نامه‌های پرمغز خود، اندیشه آزادی در ایران پراکند و مبانی حکومت ملی را تشریح و تفسیر کرد... او نبض روحی شاه و گدا، شیخ و وزیر، عارف و عامی، متجدد و متعصب، فرنگی‌مآب و اوهام‌پرست، سردمدار و میرغضب، همگی را در دست داشت و وصف همه را کرده است. ملکم درباره تمام مسائل عمده و مشکلات اصلی اجتماعی ایران سخن گفته، از مسئله آزادی و فلسفه حکومت گرفته تا موضوع اصلاح خط و تقسیم املاک دولتی میان روستائیان و حتی درباره لزوم منسوخ کردن تعدد زوجات، قلم فرسایی کرده است و فهرست موضوعهای کلی که مورد بحث قرار داده است به‌طور خلاصه عبارتست از: «آزادی و نظم قانونی، اصلاح اساسی حکومت، اخذ تمدن اروپایی، عدالت اجتماعی، حقوق اساسی فرد، طرح قوانین اداری و مدنی و جزایی، احیاء و توسعه اقتصادی، پیکار علیه اوهام، اصلاح خط و سبک نگارش...» ملکم روزنامه قانون را در لندن برپا کرد و به پیکار علیه دربار و ستمکاری و بی‌قانونی حکومت برخاست، اولین شماره قانون در اول رجب ۱۳۰۷ (۲۱ فوریه ۱۸۹۰) انتشار یافت و رویهم‌رفته چهل و دو شماره از آن منتشر گردید. قانون، دقتی است در بیان اوضاع و احوال ایران و شعار آن این بود: اتفاق، عدالت، ترقی.

ملکم در شماره اول قانون «مرام روزنامه را چنین اعلام می‌دارد»: ما چند نفر که به سعادت بخت و تقدیر الهی مؤسس این جریده قانون شده‌ایم، بر ذمت دولت پرستی خود حتم کرده‌ایم که از روی علوم و سرمشقهای دنیا به قدری که در قوه ما باشد، به خلق ایران یاد و نشان بدهیم که از برای اجرای قوانین چه نوع همت و چه قسم مساعی باید به کار برد، لهذا قلباً و قویاً مصمم شده‌ایم که سیل همه مصائب را به سد قوانین رفع نماییم، جمیع حرکات دولت باید بعد از این مبنی بر قانون باشد، عزل و نصب عمال باید موافق قانون، حبس موافق قانون، جزا موافق قانون، تحصیل مالیات، موافق قانون، محاکمات جزایی با قانون، مصارف دولت، موافق قانون، حکمرانی و سلطنت، موافق قانون، سختی و

عدالت، فرمایش و اطاعت همه باید به حکم قانون باشد، ولیکن باید این حقیقت بزرگ را خوب ملتفت بشوید که استقرار قانون فقط به اراده پادشاه میسر نخواهد بود، تا وزرا و عقلا، بلکه تا عموم خلق يك مُلك طالب قانون نباشد... وضع قانون در آن ملك، يك واقعه موقتی، و عوض اینکه يك درخت برومند باشد، يك گیاه بی ریشه خواهد بود، و این فقره را هم باید به خلق ایران درست حالی نمایید که این دولت شما مال من نیست، مال همه ماهاست، اگر شما در بند قانون نباشید و اگر خلق ایران از ما قانون نخواهند، همّت ما و دلسوزی دیگران از برای رفاه شما چه حاصلی خواهد داشت؟

روزنامه قانون بطور مخفی به ایران می رسید، و آن را چون کاغذ زر می بردند، قانون در بیداری افکار مردم ایران خدمت ارجمندی کرد... در لزوم اخذ تمدن غربی، ملکم ضمن نامه ۱۲ شوال ۱۲۹۴ به میرزا حسین خان سپهسالار می نویسد: «در این عهد که انتشار علوم و کثرت مراودات و استیلای اجتهاد انسانی تمام کره زمین را خانه مشترک جمیع اجزای بنی آدم کرده، هر دولت مجبور است که نه تنها در جنگ، بلکه در جمیع عوالم زندگی و به خصوص در تنظیمات و تدابیر مملکتداری به قدر اقتضای تمدن حالیه دنیا یا اقلًا به قدر دُول همجوار ترقی نماید.»

در «دفتر تنظیمات» به اندیشه های رجال ایران خرده گرفته، می گوید: «وزرای ایران قدمت تاریخ ایران را سد جمیع بلاها می دانند، هرچه فریاد می کنی سیل رسید، می گویند سه هزار سال است همینطور بوده ایم و بعد از این هم خواهیم بود...»

جواب آنان را در نامه ۱۱ رمضان ۱۲۹۳ به میرزا حسین خان اینطور می دهد: «با هزار دلایل باید عرض نمایم که، علوم و تدابیر این اوقات و شرایط بقای دُول به هیچ وجه ربطی به رسوم عهد خاقان مغفور ندارد و با هزار دلایل باید اصرار نمایم که اگر این علوم و این تدابیر را اخذ ننمائیم، زندگی ما محال خواهد بود.»

در رساله دستگاه دیوان، به همین معنی اشاره کرده است: «انوار علوم فرنگ، مثل سیل به همه ممالک اطراف هجوم دارند، هر قدر ممر این سیل را زیادتر نمایم، از فیوضات طراحی «یورپ» بیشتر بهره خواهیم برد، بقای ایران موقوف به اخذ ترقیات فرنگستان شده است...»

ملکم در توجیه فکر جهان بین خود نسبت به لزوم اخذ تمدن غربی که ثمره آن را عمران و آبادانی دنیا می دانسته، در نامه ۲۰ شعبان ۱۲۹۴ به میرزا حسین خان می گوید: «حال دیگر وقت آن گذشته است که يك دولتی به دور خود سدی بکشد و به سایرین بگوید این ملك من است و من نمی خواهم ترقیات این عهد را اخذ بکنم. حالا از اطراف

جواب می دهند که بلی این ملک شماست، اما آبادی دنیا تعلق به عموم انسانیت دارد.»

در نامه دوم صفر ۱۲۹۴ توضیح بیشتری داده است: «الآن عموم حکما و کل ملل و دول معترف این حقیقت هستند، که تمام دنیا مال بنی نوع انسان است و مأموریت انسان این است که آبادی این دنیا را الی غیرالنهایه ترقی بدهند؛ هر گروهی مادامی که آبادی یک ملکی را به اندازه استعداد و طبیعت ترقی می دهد، مالک بالحق آن ملک است ولیکن هرگاه یک گروهی یک جزو معتبر دنیا را به یک وجهی تصرف بکنند و برخلاف اوامر الهی بخواهد آن ملک را محض جهالت و وحشیگری خود خراب و مغشوش نماید و تمام دنیا را از نعمات خداداد آن ملک محروم بگذارد، بدیهی است که موافق احکام هر دین و به حکم اصول آبادی دنیا که حال مذهب عامه دول شده است باید آن ملک را از دست آن گروه ناقابل خلاص کرد.»

به عقیده ملکم: «عدم علم رؤسای سابق ایران، از برای ایشان تقصیری نمی شود، بدبختی ایشان این بود که نتوانستند تصور بکنند که خارج از عقل ناقص ایشان، از برای حسن اداره دول، چه نوع فنون مخصوص در دنیا پیدا شده است... محمدعلی، پاشای مصر، سواد نداشت اما با استمداد از علوم خارجه با اعظم دول فرنگستان برابری کرد... در همین اوقات وزرای جاپون (ژاپن) بی آنکه علم داشته باشند، به واسطه حسن اعتقاد خود نسبت به علوم خارجه مویی ملک خود و موجب حیرت دنیا شده اند...»^۱

ملکم در جای دیگر برای نشان دادن مقام و ارزش دموکراسی می نویسد: «به حکم یک قانون ازلی، عدالت، امنیت، ترقی، آبادی و جمیع نعمات زندگی بر هیچ نقطه روی زمین ظاهر نشده، مگر به یمن آئین مشورت، هیچ پیغمبر هیچ حکیم و هیچ شاعری نیست که مبنای آسایش ملل را به آئین مشورت قرار نداده باشد...»^۲

ملکم در «دفتر تنظیمات» ضمن طرح مسائل مختلف از حقوق ملت سخن می گوید و می نویسد: «قانون باید در حق عموم افراد ملت بطور یکسان اجرا شود و هیچ شغل و منصبی موروثی نباشد و عموم افراد بتوانند که در مشاغل دیوانی شرکت جویند، از هیچکس چیزی نمی توان گرفت، مگر به حکم قانون، احدی را نمی توان حبس کرد، مگر به حکم قانون، دخول جبری در مسکن هیچیک از افراد ملت ایران جایز نیست، مگر به حکم قانون...» - درباره آزادی عقیده می نویسد: «سرچشمه جمیع ترقیات بنی آدم در این حق ازلی است که هر آدم مختار باشد افکار و عقاید خود را به آزادی بیان کند، اختیار

۱. فکر آزادی، تلخیص از صفحه ۱۱۴-۱۱۷.

۲. همین کتاب، ص ۱۲۱.

کلام و قلم در عصر ما سلطان کره زمین شده است...»^۱

ملکم ضمن بحث در لزوم احترام به آزادی کلام و اختیار قلم از امنیت جانی و مالی افراد جامعه و اهمیت رعایت آن سخن می گوید و سرچشمه تمام خوشوقتیها را در تعمیم فرهنگ و دانش می داند. او مدارس عالیه را به مثابه کارخانه آدم سازی می داند و معتقد است که اگر این نوع مدارس در کشور دایر شود، سایر کارخانه ها نیز بالطبع دایر خواهد شد، زیرا مدارس عالیه چه در قسمت علوم و چه در رشته فنون برای کشور، متخصص و کارشناس تربیت می کند؛ وقتی ما متخصص و کارشناس داشتیم، ایجاد کارخانه های مختلف صنعتی کاری دشوار نیست.

ملکم می گفت: «ایران نه «آدم» دارد و نه کارخانه آدم سازی که بتواند راساً مباشر اجرای نقشه پیشرفت و توسعه اقتصادی خود گردد.» بنابراین پیشنهاد می کرد که يك هیأت صد نفری از مدیران و مهندسين و متخصصین خارجی را به ایران دعوت کنیم تا آئین مملکتداری به ما بیاموزند و دیگر مشکلات اقتصادی و اجتماعی ما را روبراه نمایند. او نزدیک يك قرن پیش می گفت که باید: «هزار نفر شاگرد به فرنگستان فرستاد که تحصیل علوم و فنون جدید کنند و «آدم» بشوند نه اینکه دو سه تا زن بگیرند و تهیدست به وطن خود بازگردند، باید پای کمپانیهای خارجی را به ایران باز کرد و با اعطاء امتیازات اقتصادی سرمایه های خارجی را در ایران به کار انداخت؛ و از طریق احداث راه آهن، ایجاد طرق و شوارع، باز کردن بنادر و رودخانه ها به روی کشتیهای خارجی، اصلاح وضع مسکوکات، تأسیس بانک ملی، ایجاد کارخانجات، افزایش تولید محصولات صنعتی و فلاحتی و بالاخره توسعه تجارت داخلی و خارجی، وسایل احیاء و ترقی مملکت را فراهم ساخت. ملکم معتقد بود که فقط از این راه می توان ایران نوری برپا ساخت که در اجتماع ملل مقام و ارزشی داشته باشد (!)....»

به نظر ملکم، برای مبارزه با فقر و بدبختی، سرمایه مادی و علمی لازم است. به نظر او برای تحصیل سعادت باید «خلق ایران زیاد کار بکند، زیاد سرمایه و علم داشته باشد؛ زیاد کالا و امته به عمل بیاورد و زیاد امته به خارج بفروشد؛ و برای اینکه این فعالیتهای مثمر اقتصادی عملی باشد، باید مردم از امنیت مالی و جانی برخوردار باشند و دولت از زراعت و تجارت و مصنوعات داخلی حمایت نماید، بانک تأسیس کند و راه آهن بسازد.» بانک سرچشمه ثروت و محرك و محیی تجارت و آبادی مملکت است... ملکم

بارها و مکرر در آثار خود از نتایج مثبت بانک سخن می‌گوید: «... بانک را بلا تأمل بسازید، زیرا که بدون بانک نه راه آهن خواهید داشت، نه تجارت، نه مالیات، نه پولتیک (سیاست)، ملکم طرفدار بانک ملی و ایرانی بود. پس از تأسیس بانک شاهنشاهی با سرمایه «رویتر» انگلیسی، ملکم زبان به شکایت گشود و گفت: «سود و عواید این بانک، به جیب یهودیهای فرنگ خواهد رفت و مردم طرفی نخواهند بست.»

ناگفته نگذاریم که در خاندان ملکم تنها میرزا ملکم مرد سیاست نبود، بلکه پدرش میرزا یعقوب‌خان در نتیجه مطالعه و مسافرت به اروپا، مردی پخته و سیاستمدار شده بود؛ وی در کتابچه‌یی که در اسلامبول در اواخر زندگی نوشته می‌گوید: «ایران به فاصله پنجاه سال سه دفعه از روش ترقی بازماند: دفعه اول از وفات مرحوم عباس میرزا نایب‌السلطنه. دفعه دوم از قضیه مرحوم قائم‌مقام، دفعه سوم از قضیه مرحوم میرزا تقی‌خان؛ مخصوصاً از میرزا تقی‌خان و کارهای او خیلی به احترام یاد می‌کند... اشاره‌یی دارد که «همه وقت محرم و هواخواهش بودم، خاصه در روزهای پریشانی.» این مطلب بزرگ را دربارهٔ نقشهٔ اصلاحات امیرکبیر از زبان خود او شنیده بود که گفت: «... مجالم ندادند و الاً خیال (کنستی توسیون) مجلس قانون‌گزاری و تنظیم قانون اساسی داشتم تا حقوق و اختیارات ملت و دولت روشن گردد، و هر یک به وظایف خود عمل کنند... منتظر موقع بودم. «در ایران» از قدیم‌الایام کار حکام، رعیت‌تازی بوده و هر وقت هم رعیت فرصت یافته، کارش حاکم دوانی بوده است، موازنه و سازگاری هیچوقت میانشان نبوده و علمای گرام نیز به مقتضای صلاح شخصیه گاه رفیق حاکم و گاه شریک رعیت، مدعی و مدعی‌علیه را هر دو قسم شرعی داده‌اند.» در مورد لزوم استقرار حکومت قانونی می‌گوید: «... دولت و ملت وقتی از یکدیگر راضی و بهره‌مند خواهند شد که کنستی توسیون (یعنی قانون اساسی) در میان واسطه باشد، و الاً تا به حشر این قافله لنگ است...»^۱

میرزا یعقوب و فرزندش ملکم برای استقرار قانون و آشنا کردن مردم به حقوق بشری، اصول فراموشخانه‌ای در ایران بنیان نهادند. ولی مخالفین زبان به اعتراض گشودند... یکی گفت ترسایچهٔ باده‌فروش «می‌خواهد قوانین فرنگ را در ایران جاری گرداند، و ذهن پادشاه را به شعبده زبده است... دیگری گفت فراموشخانه... کانون فتنه و فساد است...»^۲ در نتیجهٔ این تبلیغات به دستور شاه فراموشخانه را منحل کردند.

۱. تحقیق در افکار میرزا ملکم‌خان، تألیف دکتر فرشته نورانی، ص ۷ به بعد.

۲. همین کتاب، ص ۱۶.

علی‌رغم میل باطنی شاه، در نتیجه مساعی ملکم، بعضی از رجال ترقیخواه ایران مانند میرزا علی‌خان امین‌الدوله و میرزا یحیی‌خان مشیرالدوله برادر سپهسالار و میرزا محسن‌خان مشیرالدوله، و از روحانیان بزرگ حاجی شیخ‌هادی نجم‌آبادی و جمعی از دیوانیان و شاهزادگان و فارغ‌التحصیلان دارالفنون و شاگردان فرنگ رفته، با وی هم‌آواز شده بودند. هدف آنان قبول مظاهر گوناگون تمدن غرب و استقرار حکومت قانون در ایران بود، طبیعی است شاه مستبد و درباریان فاسد او با اشاعه این افکار موافق نبودند و ملکم و همفکران او را «جمهوریخواه» می‌خواندند. «مشهور است که وزیر مختار روس، مقیم تهران، شرح تأسیس فراموشخانه و اعمال آن را به پترسبورگ (پترزبورگ) گزارش داد، الکساندر دوم امپراتور روس در نامه خود به ناصرالدین‌شاه نوشت: «انجمن سرّی برضد تو و من و برهم زدنش صلاح هر دو مملکت است...»^۱

ملکم معتقد بود که برای آشنا کردن مردم با حقایق علمی و قطع ریشه اوهام و خرافات باید روشی عاقلانه در پیش گرفت براساس این فکر به آخوندزاده پیشنهاد می‌کند که در مورد «... ساکنین ممالک عثمانیه و ایران و قفقاز که پیرو یکی از ادیان سه‌گانه اسلام و نصرانیت و یهود هستند، نباید ارشاد را از انتقاد دین شروع کرد. «تو میرزا فتحعلی، به دین هیچیک از ایشان نباید بچسبی و نباید به ایشان بگویی که اعتقاد شما باطل است و شما در ضلالت هستید... تو بدین شیوه ناملایم، برای خود هزار قسم مدعی و بدگوخواهی تراشید و به مقصود خود هم نخواهی رسید، هرکس از ایشان از روی لجابت و عناد حرف تو را بیهوده و دلایل تو را پوچ خواهد شمرد و زحمت تو عبث و بیجا خواهد شد، چرا به دین ایشان می‌چسبی؟ تو دین ایشان را کنار بگذار و درباره بطلان آن هیچ حرف مزین، ارشاد را چنین آغاز کن: در تواریخ گذشته، آغاز آفرینش جهان را هفت هزار سال دانسته‌اند، در حالی که دلایل قطعی و علمی امروز ثابت کرده که از عمر زمین میلیونها سال می‌گذرد و قبل از دین موسی و عیسی، ادیان مختلف دیگری در این جهان رواج داشته و تمدن بشری با ادیان اهل کتاب آغاز شده است؛ قبل از آنان، ادیان متعدد باطله در دنیا ظهور داشته است، از قبیل دین بت‌پرستی و آتش‌پرستی و برهمنی و از کثرت خدایان یونانیان... عقل انسانی متحیر است که آیا به چه سبب خداوند عالم، آن نوع ادیان باطله را چندین هزار سال قبل از ظهور ادیان ثلاثه صحیحه پایدار و برقرار گذاشته است، حکم عقل آن است که خداوند در ظهور بقای آن ادیان باطله، مداخله‌ی نداشته، بلکه همه آنها را مردمان زیرک و ریاست‌طلب به جهت نیل به مقاصد خودشان احداث نموده‌اند...»